هو العلیم

حکمت مصیبت‌ها و نقش آنها در قطع تعلقات

حفظ توجه به خدا در کنار عمل به وظیفه
شرح حدیث عنوان بصری ـ انفاق و گذشت ـ جلسه ۹۴

بیانات
حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سره

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم
بسم اللَه الرحمن الرحيم
وصلّي اللَه علي سيّدنا و نبيّنا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللّعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه‌السّلام در خطاب به عنوان می‌فرمايند: «**وَ إذا فَوَّضَ العبدُ تَدبيرَ نفسِهِ على مُدبِّرِه هَانَ عليه مصائبُ الدّنيا.**»

اگر نظر شريف رفقا و دوستان باشد در جلسهٔ گذشته قرار شد راجع به دو مطلب صحبت شود؛ اوّل اينكه حقيقت مصيبت چيست؟ و دوم اينكه فلسفه و ضرورت آن چيست؟ و به‌طوركلّي اصلاً مصيبت براى چيست و به چه مقولاتى گفته مى‌شود؟ و در مرتبهٔ ثانى، چه علّتى پشت پرده و در ماوراء اين مسئله وجود دارد؟ و چرا خداى متعال مصائبى را براى بندگانش نازل مى‌كند؟

راجع به مطلب اوّل قدرى صحبت شد و عرض شد كه مصيبت عبارت است از امر غيرمتوقَّع كه نفس تمايلى به تحقّق يا عدم تحقّق آن شىء ندارد. البته مراتبى دارد؛ گاهى اوقات ممكن است امر ناگوارى در آخرين مرتبهٔ از ناملايمت و ناگوارى براى بنده و انسانى پيش بيايد و گاهى از اوقات برحسب ظروف مختلفه و شرايط مختلف، مسئله به آن شدّت نباشد.

بركات نهفته در مصائب

اين امر ناگوار در ارتباط با افراد مختلف صوَر مختلفى به خود مى‌گيرد؛ ممكن است يك مسئله براى يك شخص در يك مرتبه، ناگوار باشد و همان مسئله در مرتبهٔ ديگر، كاملاً گوارا باشد، يعنى در شرايط مختلف تفاوت پيدا مى‌كند. به‌طوركلّى ناگوارى مطلق يا گوارايى مطلق وجود ندارد زيرا ظروف مختلف است، شرايط مختلف است.

اگر ديوار منزلى خراب شود، صاحب منزل آن را امر بسيار ناگوارى مى‌شمرد؛ چون بايد بنّا بياورد، كارگر بياورد و مخارجى را صرف كند تا دوباره آن بنا را اصلاح كند. حالا اگر ديوار خراب شد و زير آن گنجى پيدا شد، اين امر ناگوار خيلى هم گوارا مى‌شود و مى‌گويد كه اى كاش زودتر اين ديوار خراب مى‌شد و به اين نعمت مى‌رسيديم. يا فرض كنيد كه در يك مسئلهٔ ناگوار، شخصى ناراحتى پيدا مى‌كند و تصوّر مى‌كنند آپانديس يا طحال او عيب پيدا كرده است. بعد همين‌كه او را تحت عمل قرار مى‌دهند، يك‌مرتبه متوجّه ناراحتى خيلى ناگوارى در درون او مى‌شوند و ممكن است يك ناراحتى بدخيمى در آنجا پيدا شود. اتّفاقاً اين مورد خيلى زياد است كه اگر اين قضيّه پيدا نمى‌شد قطعاً آن بيمارى برايش مشكل‌ساز مى‌شد ولى در همان مراتب ابتدايى آن را قطع مى‌كنند و اين شخص مى‌تواند سال‌ها به عمر خود ادامه دهد. بعد مى‌گويند كه چه خوب شد و اين قضيه مقدّمه‌اى شد براى اينكه آن خطر از بين برود.

ما نظاير اين مورد بسيار داريم كه به‌طوركلّى مسائل و مصائبى كه براى انسان در طول زندگى پيش مى‌آيد، در ارتباط با انسان و موقعيت او چهره‌ها و ابعاد مختلفى دارد. و از آنجايى كه بشر داراى سلايق و افكار و كردار مختلفى است، طبعاً اين مسئلهٔ گوارا بودن و ناگوار بودن، خواهى‌نخواهى در زندگى روزمرهٔ افراد پيدا مى‌شود. اين يك مسئلهٔ ضرورى است؛ يعنى ضرورت حيات و زيست و زندگى اين مطلب را اقتضا مى‌كند.

اقتضاء دنیا، مصیبت و مضیقهٔ برای مؤمن و غیرمؤمن

هیچ‌کس تابه‌حال عنوان نکرده است که در یك زندگیِ خوش و بدون هیچ‌گونه دردسر و بدون هیچ‌گونه مضیقه و مصیبتی حرکت کرده است. همهٔ افراد در زندگی خود دارای نوساناتی هستند؛ چه افراد مؤمن و یا غیرمؤمن. یعنی جبر زندگی و زیست در این محیط و محیط اجتماعی با توجّه به شرایطی که در جوانب انسان وجود دارد و او را در خود گرفته است، طبعاً اقتضای چنین مطلبی را خواهد کرد. این مسئلهٔ ناگوار بودن، مطلبی است که از او گریز و گزیری نیست و برای همه است و در این مسئله بین مؤمن و غیرمؤمن فرقی نمی‌کند. زندگی همین است؛ چه انسان در شرك به‌سر ببرد برای او خواهد آمد و یا در ایمان به‌سر ببرد برای او خواهد آمد.[1]

عدم ممانعت سلوک راه خدا از بروز مصائب برای شخص

نمی‌دانم این مطلب را گفتم یا نگفتم که یک اشتباهی وجود دارد ـ و من احساس می‌کنم هنوز برای خیلی افراد نسبت به این مسئله، آن تأمّل و تحقیق و تصحیح کافی پیدا نشده است ـ و آن این است که افراد تصوّر می‌کنند تهیُّؤ و حرکت و آمادگی و سیر در راه خداوند باید موجب از بین رفتن مصائب این‌چنینی و از بین رفتن ناگواری‌های این‌چنینی باشد درحالی‌که این یك خطای محض و غلط محض است. حالا ما مانند بعضی‌ها نمی‌گوییم که شاید این قضیّهٔ سلوک موجب زیادی این مسائل بشود و فعلاً این مقدار را به رفقا تخفیف می‌دهیم، ولی در آتیه به این مسائل می‌پردازیم. بله، در این زمینه بعضی مطالب و مسائل هست که کم‌کم خدمت رفقا عرض می‌کنیم که یك وقت رفقا شوکه نشوند و بگویند: «ای داد بیداد! چه کاری کردیم؟!» به قول یکی از رفقا که به من می‌گفت: «آقا! حالا که تا اینجا آمدیم می‌شود استعفاء بدهیم!» ولی حالا به‌همین نحو عادی و به‌همین کیفیّت، مطلب را تبیین می‌کنیم.

تعریف سیر و سلوک طریق الی الله

راه الهی عبارت است از حرکت از مجاز به سمت حقیقت و از نفس به سمت توحید و از اعتبارات به سمت واقعیّات و از هویٰ به سمت نور و روشنایی و بصیرت، و از جهل به سمت علم و از تعلّقات به سمت قطع تعلّقات و تمرکز و ترکّز در نقطهٔ واحد که عبارت است از همان وجههٔ الهی و مقصد و مقصود قرار دادن حریم پروردگار و فنای در آن مقام امن و امان و کبریائیّت او؛ این عبارت است از سیر و سلوك. به عبارت دیگر مسئلهٔ سیر، حرکتی است همگام و همراه با زندگی برای قطع تعلّقات و ورود در آن مقام و کنار گذاشتن اعتبارات و رسیدن به حقیقت؛ به این می‌گویند سیر و سلوك.

و از آنجایی‌که انسان در همین اجتماع زندگی می‌کند و با همین مردم به‌سر می‌برد قطعاً چه از نقطه‌نظر اجتماعی و چه از نقطه‌نظر فردی، بالأخره تحت تأثیر علل و عوامل طبیعی و جریانات اجتماعیِ دارای تأثیرات و تأثُّرات قرار می‌گیرد و همان علل و عوامل بر وجود انسان و بر افکار انسان مؤثّر واقع می‌شوند. و همین نوساناتی که در زندگی عادی در برای افراد پیدا می‌شود، به همین وضع برای سُلاّك پیدا می‌شود و برای سالك هم همین وضع است. او هم گاهی اوقات دارای مرض می‌شود، گاهی اوقات دارای سلامت می‌شود، گاهی اوقات دارای ضیق می‌شود، گاهی اوقات دارای گشایش و فراخی می‌شود، گاهی اوقات مسائل و جوانب و فشارهای روحی بر او وارد می‌شود و گاهی اوقات رفع آنها می‌شود. علیٰکلّ‌حال این مسئله به همین کیفیّت هست.

بیماری و فشار شدید اقتصادی مرحوم انصاری و عدم اطلاع مرتبطین

مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داری ناراحتی قلبی بودند و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم برای این قضیه خیلی تلاش می‌کردند و برای ایشان چند مرتبه از طهران پزشکان

---

[1] چون از جلسهٔ قبل مدّتی گذشته است و ما هم دچار فراموشی شدیم و نمی‌دانم در جلسه گذشته چه گفتیم، اگر بعضی از مطالب تکراری است رفقا عفو کنند.

متخصص قلب بردند. ایشان از ناراحتی قلبی خیلی رنج می‌بردند و از آن‌طرف از نقطه‌نظر اقتصادی و مادّی هم مدّتی دارای تضییقات و فشارهایی بودند. و مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که کسی از این قضیه اطّلاع نداشت.

داستان فروختن مرحوم انصاری فرش منزلشان را

یک روز مسئلهٔ عجیبی را فرمودند:

من یك روز در منزل ایشان بودم و دیدم که فردی در زد و رفتم در را بازکردم. دیدم شخصی آمده است و می‌گوید: «اینجا منزل آقای انصاری است؟» گفتم: بله. آن شخص آمد و داخل منزل شد و من دیگر متوجّه نشدم که قضیه چیست. ولی دیدم با ایشان صحبت می‌کنند.

این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم برای این مسئله است که ما یك‌قدری بهتر و با تأمّل بیشتری به این مسائل بپردازیم و همهٔ مسائل و جریانات مختلف را در راستای نزول تقدیر و مشیّت الهی بدانیم و یك‌وقت قضایا ما را فریب ندهد و گول نزند و در بعضی از موقعیت‌هایی که قرار گرفتیم مطلب را فراموش نکنیم که چنین مطالبی برای آنها هم اتّفاق افتاده است.

ایشان می‌گفتند:

من دیدم از داخل منزل سروصدا می‌آید و صحبت است و ظاهراً یك بگومگو و بحثی هست. بعد دیدم که آن شخص یك‌قدری صدایش را بالاتر برد و من متوجّه شدم که این آقا سمسار است و مرحوم آقای انصاری می‌خواهند فرش‌های منزل خودشان را بفروشند. این سمسار می‌خواهد قیمت را پایین قرار بدهد و مسئله را به ثمن بخسی تمام کند و ایشان مثلاً می‌گویند که نه، این قیمتش بالاتر از این است. (و جایز هم نیست و درست هم نیست. ایشان می‌گفتند:) من خیلی متأثّر شدم!!

درحالی‌که بسیاری از افراد در آن موقع تصوّرشان بر این بود که ایشان از طُرق غیرعادی امرار معاش می‌کنند. و با تعبیراتی که تعبیرات زننده‌ای است ـ و بنده هم نمی‌گویم ـ می‌گفتند که مثلاً از قوای باطنی خودشان دخل و تصرّفاتی دارند و به این طریق امرار معاش می‌کنند. افراد هم از این طرف و آن طرف می‌آمدند؛ از شیراز و نجف و طهران و اصفهان، و سه‌چهار روز در منزل ایشان می‌ماندند و به‌طورکلّی منزل ایشان دائماً محل رفت‌وآمد برای دوستان بود.

ایشان می‌گفتند:

من اطلاع دارم و اینها خبر ندارند که آقای انصاری برای تهیّهٔ مایحتاج همین افراد است که فرش منزلش را می‌فروشد! (بعد ایشان گفتند:)

شب به مسجد جامع همدان آمدیم و مرحوم آقای انصاری ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نماز می‌خواندند. (تابستان بود و هوا گرم بود و ظاهراً روی پشت‌بام مسجد نماز می‌خواندند.) بعد از نماز، یك‌مرتبه این فکر در من پیدا شد که الآن می‌روم طهران و از دوستانی که در طهران هستند مبلغی را جمع کنیم و نگذاریم که کار به اینجا برسد. همین‌که نماز تمام شد ایشان رویشان را به طرف من کردند و فرمودند: «آقا سید محمدحسین، مبادا از این کارها بکنی!» و راه ما را هم بستند.

مسئله به این وضعیت بوده و این برای همه است. مرحوم آقای انصاری اواخر عمر دچار ناراحتی و بیماری‌هایی شده و بستری بودند. رفقا برای بهبودی و ادامهٔ حیات ایشان دائماً نذر می‌کردند و گوسفند می‌کشتند. یك روز ایشان به همین رفقا و دوستانشان رو کردند و فرمودند:

چرا شما مرتّب نذر می‌کنید؟! بالأخره که ما باید برویم. مگر این دنیا غیر از این دردسر برای ما چه دارد که شما دائماً می‌خواهید ما را در این دنیا نگه دارید؟! این دنیا همین است دیگر، همه‌اش مرض و گرفتاری و تنگی است.

ایشان هم مشکلاتی داشتند. حالا این مسائل یك طرف، ولی مشکلاتی داشتند که لایقال است و قابل گفتن نیست! که آنها دیگر برای خودش یك جریانی دارد و غیر از این مسائل اقتصادی و مادی است.

ایشان می‌فرمودند:

این دنیا غیر از این دردسرها چه حاصلی برای ما دارد؟! بله، من غیر از انس و الفت با این رفقا و دوستان، دیگر هیچ موجبی برای بودن در این دنیا نمی‌بینم. قلبمان که درد می‌کند (و اواخر عمر هم سکته مغزی کرده بودند) اوضاع ما هم که این‌طور است. و علیٰکلّحال مسائل دیگری هم که بوده است و آنها را هم می‌بینید. دیگر برای چه آدم در این دنیا بماند؟! لااقلّ برود آن طرف.

اینها مطالبی است، یعنی علیٰکلّحال مسئله این‌طور نیست که تصوّر شود شخصی که می‌خواهد در این راه قدم بردارد با آمدن در اینجا تمام مشکلات برطرف می‌شود، بلکه آن جریان تقدیر و مشیّت الهی کار خود را برای گذران یك عبد خواهد کرد؛ چه بخواهیم وچه نخواهیم، چه مشرك باشیم و چه مؤمن، چه سالك باشیم و یا غیر سالك، این جریان طیّ خواهد شد.

گرچه آیهٔ قرآن راجع به مشرکین است که ما به اینها مهلت می‌دهیم تا گناه کنند،[1] امّا به‌طورکلّی این قضیّه برای همهٔ افراد است و خدای متعال در پروندهٔ افراد نسبت به نوساناتی که برای اشخاص پیدا می‌شود، برای هرکس تقدیر خاصّ خود را کرده است. این مسئله‌ای است و انسان باید با آن تقدیر و مشیّت الهی حرکت کند. نوسانات در زندگی، چه نسبت به مسائل روحی و چه نسبت به مسائل مادّی و چه نسبت به مسائل رحِمی و به‌طورکلّی مسائل شأنی و شؤونی، برای همهٔ افراد هست و چه‌بسا اینکه برای بعضی‌ها ـ همان‌طور که وعده دادیم که بعداً اشاره‌ای می‌شود ـ [مشکلات سخت‌تر و بالاتری باشد] و من به اجمال یك مطلب را عرض کنم.

پاسخ مرحوم انصاری به حاج آقا معین بنا بر درخواست دعا برای حل مشکلات

خدا پدربزرگ ما، مرحوم حاج آقا معین را رحمت کند. ایشان برای ما نقل می‌کردند که یك روز پیش مرحوم آقای انصاری بودیم و راجع به اینکه بالأخره برای ما مشکلاتی پیش آمده و دعا بفرمایید که این مشکلات حلّ بشود و این مسائل کنار برود صحبت شد. مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند: «یعنی شما به این مقدار هم راضی نیستید که تحمّل این مطالب را بکنید!» بعد آقای انصاری قضیّه‌ای از خودشان نقل کردند و فرمودند که آقای حاج آقا معین، یك قضیّه برای من اتّفاق افتاده است و من برای شما می‌گویم. حاج آقا معین گفتند که ایشان وقتی آن قضیّه را برای من تعریف کردند من سرم را پایین انداختم و دیگر صدایم در نیامد. گفتند: «آقای حاج آقا معین! اگر شما بودی این مسئله را تحمّل می‌کردی؟» گفتم: نه، من تحمّل نمی‌کردم.

راه خدا، عبارت است از قطع تعلّقات و علائق

مطلب همین است و راه همین است؛ راه عبارت از قطع تعلّقات است، راه عبارت از قطع علائق است، راه عبارت از ترك حیثیّات و شؤونی است که انسان را به دنیا متمایل می‌کند و جنبهٔ ابتعاد و دوری انسان را نسبت به پروردگار تقویت می‌کند؛ مسئله همین است. ما در این دنیا با حیثیّات خودمان، با شؤون خودمان، با بیا و بروهای خودمان و با ارتباطات خودمان ارتباط داریم. حالا اگر بخواهد این ارتباطات قطع بشود و شکل دیگری به خود بگیرد یا بعضی مسائل پیدا شود، طبعاً برای انسان ناگوار خواهد شد.

إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد این مطلب را برای رفقا و دوستان روشن خواهیم کرد که اگر این قضیّه برای انسان روشن شود، خود انسان نسبت به پذیرش این مطالب استقبال خواهد کرد. اصلاً به‌دنبال می‌گردد و اگر یك یا چند روز این قضایا نباشد، به‌دنبال می‌گردد. اینها مسائلی است که خدای متعال برای افراد بر طبق ظروف و استعدادشان خواهند فرستاد.

---

[1] البته این بحث را بعداً در فلسفهٔ مصیبت عرض خواهم کرد.

گلایهٔ مرحوم آقای حداد از عدم درخواست قطع تعلقات توسط مرتبطین

مرحوم آقای حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند که اینها سراغ ما می‌آیند؛ عبارت ایشان این بود:

به‌جای اینکه ما کاری انجام بدهیم که آن جنبه‌های تعلّقی اینها کم شود، اینها می‌آیند و می‌خواهند آن تعلّقات را ابقاء کنند و نگه‌دارند. می‌گویند که آقا دعا بفرمایید که فلان قضیّه درست انجام شود. یا مثلاً دعا کنید که داماد خوبی برای ما پیدا شود، دامادی که باعث اذیت ما نباشد. آقا دعا بفرمایید فلان جای زندگی ما که لنگ است درست شود. آقا از طرف دولت آمده‌اند مالیات بگیرند مثلاً دعایی بخوانیم و کاری بکنیم که اینها مسئله را نَسیًا مَنسیّا و فراموش کنند. آقا فلان‌جا این‌طور است، آقا فلان‌جا این‌طور است!

ایشان می‌فرمودند که کسی در اینجا نیامده و بگوید که یك کاری بکنید که این تعلّقات قطع بشود، این تعلّقات بریده بشود و این اعتباریّات جایش را عوض کند. و با صحبت هم درست نخواهد شد. یعنی اگر بنده الآن هزار ساعت برای شما صحبت کنم ممکن است تا حدودی این مسئله مورد توجّه قرار بگیرد اما تا برای خود انسان پیش نیاید و انسان در جهات مختلفِ از ابتلائات قرار نگیرد آنچه را که باید ادراك کند ادراك نخواهد کرد.

کی کند دانستن سرکنگبین *** دفع صفرا ای نگار نازنین[1]

مصائب، منشأ برکات پنهان

دانستن فایده ندارد. بارها این مطلب را عرض کردم که خود حقیر در زمان مرحوم آقا مباحثاتی بر سر این مطلب با ایشان داشتیم که تا آخر عمر هم این مباحثات ادامه داشت و هر از چند گاهی خود ایشان شروع می‌کردند و این مسئله را مطرح می‌کردند و ما می‌دیدیم فایده‌ای ندارد. زمانی که آقا شروع می‌کردند می‌گفتیم: آقا نتیجهٔ بحث همان است که در جلسهٔ قبل بود! ایشان می‌خندیدند و باز هم ادامه می‌دادیم. در بعضی از مباحث توحیدی که تا دو ساعت هم طول می‌کشید و فایده‌ای نداشت. یعنی نه‌اینکه فایده نداشت و این اشتباه از من است، قطعاً فایده داشته است؛ یعنی حالا ما آن موقع احساس می‌کردیم که مطلب باز به همان نتیجهٔ بحث قبلی منتهی می‌شود.

به عقیدهٔ حقیر، شاید این مطلب بدون درگذشت ایشان و بدون از دنیا رفتن ایشان و مطالبی که بعداً پیش آمد، تابه‌حال برای بنده روشن نمی‌شد! یعنی این مسئله و این مسائل با صحبت و حرف درست نمی‌شود و این یک مطلبی است. یعنی اینها همه برکاتی است که انسان در یك ظواهر ناگوار می‌تواند به‌دست بیاورد که چطور ممکن است قضیّه‌ای، ظاهری نامناسب و مصیبت‌بار داشته باشد ولی آن خیری که در درون آن است به اندازه‌ای بزرگ است که انسان آمادگی دارد صدها برابر او را تحمّل کند. اگر بداند که در پشت این مسئله چه مطلبی هست دیگر آن‌وقت این قضیّه همان قضیّهٔ خراب شدن آن دیوار و پیداشدن گنج خواهد شد. امّا خدا آن گنج را نشان نمی‌دهد و آدم را دائماً به این جِلز و وِلز[2] می‌اندازد.

دائماً بالا و پایین می‌شود و مرتّب بالا می‌پرد و می‌گوید: «فلان شد! این‌طور شد!» اما بدان که زیر آن خوب است و خیلی زیر آن بد نیست! می‌گوید: «نه، ما که چیزی نمی‌فهمیم؛ نه، ما که چیزی ادراك نمی‌کنیم.» همین‌که این مطلب را می‌گوید، حکایت از او می‌کند، حکایت از آن گنج می‌کند، حکایت از آن حالتی می‌کند که این تغییر دارد در او پیدا می‌شود. این حالت دگردیسی دارد در درون او پیدا می‌شود. منتها الآن این مطلب به این صورت و به این ظهور جلوه می‌کند. این مطلب، مطلب مهمّی است.

بنابراین مسئلهٔ مصیبت عبارت است از آن مسئلهٔ ناگواری که برای انسان در یك موقعیت به‌وجود

---

[1] *مثنوی طاقدیس*، ملا احمد نراقی، بخش ۱۶۰.

[2] فرهنگ دهخدا: آواز سرخ شدن گوشت و امثال آن بر آتش یا تابه. ناله و زاري و التماس از کسي که حق با اوست.

می‌آید که ممکن است همین قضیّه در موقعیت دیگر برای افراد دیگر این‌طور نباشد. شخصی از دنیا می‌رود و یك عدّه خوشحال می‌شوند و یك عدّه متألّم و ناراحت می‌شوند و گریه می‌کنند و عزا می‌گیرند. قضیّه‌ای اتّفاق می‌افتد مثلاً حریقی اتّفاق می‌افتد و یك عدّه خوشحال می‌شوند و یك عدّه ناراحت می‌شوند. فرض کنید آن کسانی که متضرّر می‌شوند ناراحت می‌شوند و آن کسانی که بعداً به منافعی می‌رسند خوشحال می‌شوند. یا در زلزله‌ای که اتفاق می‌افتد همین‌طور است. تمام مسائل به‌عنوان یك مصیبت مطلق نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ چون نظام یك نظام اجتماعی و هماهنگ است.

یك وقت یکی از بستگان ما در مشهد به رحمت خدا رفته بود و ما وقتی که به آن قبرستان رفتیم، خودم وارد آن مغسل[1] شدم. چون از من خواسته بودند که در آنجا حضور داشته باشم و نظارت کنم.

اتّفاقاً جنازه‌های بسیاری هم آورده بودند و خیلی هم شلوغ بود. افرادی که متصدّی شستن بودند خیلی سرشان گرم بود و به‌اصطلاح بازارشان خیلی گرفته بود. و آنها متوجّه نبودند که من در کنار و گوشه‌ای ایستاده‌ام و حرفشان را می‌شنوم. من دیدم آن دو نفر بندگان خدایی که داشتند جنازه را غسل می‌دادند یکی به دیگری با شعف عجیبی و خیلی سرحال می‌گوید: «عجله کن که امروز کار سکّه است! چرا نمی‌جنبی؟!» حالا یك عدّه دارند شیون می‌کنند و تو سرشان می‌زنند که پدرشان یا برادرشان ویا شوهرشان از دنیا رفته است و این به او می‌گوید: «کار سکّه است عجله کن و از دست نده.»

دنیا همین است. این مصیبت برای این شخص مصیبت است ولی برای او جشن است، برای او شادی است. در همه جا همین است، یعنی ما همه همین هستیم. هر کسی مطابق با وضعیتی که دارد تا وقتی که نظر، نظر کثرتی باشد همین است. دقّت کنید! تا وقتی که نظر به مادّه و کثرت باشد و به علل و اسباب مادّی باشد برای یکی ألم و ناراحتی و ناگواری است و همین قضیّه برای یکی موجب شادمانی و فرح و انبساط خاطر خواهد بود؛ این یك مسئلهٔ روشنی است.

حالا اگر بخواهیم مثال بزنیم دیگر همهٔ رفقا می‌دانند که مطلب از چه قرار است و نیازی به توضیح بیشتر در این زمینه نیست. از منِ گوینده گرفته تا تمام افراد و رفقای شنونده و سایر افراد، همهٔ ما این مسائل را ادراك کردیم و ادراك و لمس می‌کنیم. این مسئله و جنبهٔ کلّی قضیّه در ارتباط با نظر به کثرت و نظر به دنیاست و این می‌شود مصیبت. بنابراین مصیبت مسئله‌ای است که در نظام اجتماعی و حیات انسان، گریزی از آن نیست؛ چه مشرك باشد چه مؤمن، چه سالك باشد و یا غیر سالك. این یك مطلب.

امّا اینکه چرا خدای متعال برای انسان این مصیبت را می‌آورد و فلسفهٔ این مطلب چیست، این را نمی‌خواهم عرض کنم که برای چیست؛ بلکه آن هدفی که به‌دنبال این مطلب است چیست؟ و چه چیزی باعث می‌شود که انسان آن هدف را فراموش کند و آن مقصد را از یاد ببرد؟ چون ممکن است انسان مسائل را فراموش کند و بر اساس دیدگاهی که دارد مسائل را ارزیابی کند. چیزی را که مصیبت نیست مصیبت بپندارد و چیزی را که مصیبت است، مصیبتِ آن را فراموش کند.

بیان شخصیت شهید اول و شهید ثانی و نحوهٔ شهادت شهید اول

مرحوم شهید اوّل از بزرگان از فقهاء است و مردی است که از علماء بسیار راستین و مورد توجّه همهٔ علماء بوده است؛ هم شهید اوّل و هم شهید ثانی ـ رحمة الله علیهما ـ این‌طور بودند. البته شهید اوّل در مسائل علمی و فقهی از شهید ثانی قوی‌تر بوده است ولی شهید ثانی نسبت به مسائل عرفانی دارای مقاماتی بوده و این از عباراتشان پیداست و هردو هم شهید شدند. در زمان حکومت عثمانی و سلاطین عثمانی همین خدانشناس‌های قضاتِ متعصّب اهل تسنّن، هر دوی اینها را به جرم تشیّع شهید کردند.

---

[1] مَغسِل یا مَغسَل: محل غسل دادن میت. (محقق)

راجع به شهید اوّل داریم آن شخصی که واسطه برای بردن ایشان بوده، مرحوم شهید را به قتل می‌رساند. با اینکه گفته بودند که او را به دربار بیاورید ولی آن قضات شام، شخصِ واسطه را تطمیع کرده و به پول خریده بودند. چون می‌ترسیدند که اگر مرحوم شهید اوّل به دربار برسد تغییر و تحوّلاتی ایجاد کند و سلطان عثمانی او را اعدام نکند. به‌خاطر این مسئله، شخص واسطه را تطمیع کردند و گفتند که در بین راه او را به قتل برسان و سر او را برای سلطان عثمانی ببر. و این نانجیب هم قبل از اینکه به استانبول که مقرّ سلاطین عثمانی بود برسند در کنار دریا مرحوم شهید اوّل را به شهادت می‌رساند. همهٔ اهالی آن قریه می‌بینند که نیمه‌های شب از کنار دریا نوری به آسمان تلألؤ می‌کند. افراد به آنجا می‌آیند و نگاه می‌کنند و می‌بینند که یك بدن در اینجا افتاده است و از این مسئله مطّلع می‌شوند و در همان‌جا بدن مرحوم شهید اوّل را به خاك می‌سپارند و الآن محلّ زیارتگاه است. شهید اوّل همچنین مردی بوده است. البته وقتی که این شخص واسطه به دربار می‌رود سلطان عثمانی می‌گوید: «من که سر او را نخواسته بودم بلکه خود او را خواستم»، و واسطه را اعدام می‌کند و به قتل می‌رساند. و این هم سزای خیانتی بود که انجام شد.[1]

حکایت عجیب فوت شدن یک نماز شب از مرحوم شهید اول

من این مطلب را بارها از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ شنیدم و خودم در جایی ندیدم و از ایشان نقل می‌کنم که ایشان می‌فرمودند که مرحوم شهید اوّل شب‌ها که برای نمازشب بلند می‌شد خیلی حال مناجات و حال بسیار خوبی داشت و بیداری مرحوم شهید اوّل ساعت‌ها طول می‌کشید. یك شب خوابش می‌برد و در خواب می‌بیند که خدا به او حورالعینی داده و بساط و قصر و بهشتی است و یك حورالعین آمده و در کنار او نشسته و به خوبی مشغول صحبت هستند. این قضیّه باعث می‌شود که خواب او را فرا بگیرد و نمازشبِ آن شب فوت بشود. وقتی که بلند می‌شود، می‌بیند اذان صبح و طلوع فجر است. عبارت مرحوم آقا این بود:

آن‌قدر این قضیّه بر او ناگوار آمد که همان‌جا حال او تغییر کرده و مشغول گریه شده و به خدا شکایت کرده که من چه کردم که تو در یك چنین شبی باید فیض نمازشب را از من بگیری و به مصاحبت با حورالعین بپردازم؟!

و مصیبت‌نامه‌ای دارد:

عَظُمَت مُصیبَةُ عَبدِكَ المسکین *** فی نَومِهِ عن مَهرِ حوُرُالعین

«چقدر این مصیبت بندهٔ مسکین تو عظیم است که تو خواب و مصاحبت با حورالعین را برای او، بر قرب و انس با خودت ترجیح دادی (و عوض کردی و آن انس با خود را از او گرفتی).»

الاولیاءُ تَمتّعوا بِكَ فی الدُّجیٰ *** بتَهَجُّد وتَخشُّعٍ و هَنینِ[2]

فَطرَدتَنی عن قَرع بابِكَ دوُنهم *** أَتَری لِعَظمِ جَرائِمی سَبَقُونی؟[3]

«تو مرا از کوبیدن باب تو و در خودت محروم کردی.»

واقعاً عجیب است! ببینید، یك شخص عارف و شخصی که ناسك است و می‌خواهد به خدا تقرّب پیدا کند مصیبت را در چه می‌بیند؟ حالا اگر ما همچنین خوابی دیده باشیم تا سه سال دیگر هم فراموش نمی‌کنیم و دائماً باز به‌دنبال بقیّه‌اش می‌گردیم! ولی او مصیبت‌نامه می‌نویسد و انشاء می‌کند:

---

[1] روضات الجنات، ج ۳، ص ۳۸۱، با قدری اختلاف.

[2] «اولیای خدا در تاریکی‌های شب با تهجد و خشوع و ناله و زاری از تو بهره‌ها برده‌اند.» (محقق)

[3] موسوعة الشهید الاول، ج ۱۹، ص ۳۳۶.

فَطَرَدتَنی عن قَرع بابِكَ دوُنَهم ❊❊❊ ...

«تو مرا از زدن باب خودت محروم کردی و آنها را راه دادی.»

... ❊❊❊ أَتَری لِعَظمِ جَرائِمی سَبَقُونی؟

«آیا این‌طور بوده که به‌خاطر جرائمی که من مرتکب شدم آنها آمدند و از من سبقت گرفتند ومسئله از این قرار بوده است؟»

این مسئلهٔ مصیبت، مسئله‌ای است که در دیدگاه‌ها متفاوت است. حالا چرا این مسئله پیش می‌آید؟ نظام عالم، نظامی است که بر اساس جریانی که خدای متعال تقدیر کرده است پیش می‌رود. خواهی‌نخواهی این دگرگونی‌ها در این نظام وجود دارد، این مسئله است. اگر انسان متوجّه این قضیّه باشد، آن مسائلی را که برای او پیش می‌آید در راه تصحیح افکار و تصحیح عمل خود به‌کار می‌گیرد و اگر متوجّه نباشد به راه دیگری می‌رود.

حکمت مصائب، تکامل انسان و قطع تعلقات حتی برای مشرکین

این مسائل و مصائبی که برای انسان است در راستای تکاملی انسان قرار دارند؛ چه برای مشرك و چه برای مؤمن. از آنجایی‌که هدف از خلقت انسان تکامل اوست تقدیر و مشیّت پروردگار بر این است که این قضایا و مسائل را در راستای قطع تعلّقات و قطع علائق برای او پیش بیاورد؛ برای کسانی که بتوانند استفاده کنند، حتّی برای مشرك پیش می‌آورد. حتّی مشرکین و حتّی مخالفین در طول زندگی خود به مواردی از تنبّهات و تذکّرات و ناگواری‌هایی برخورد می‌کنند که این ناگواری‌ها بتواند آنها را به راه بیاورد و بتواند موضع آنها را تغییر دهد. این مطالب برای آنها هم هست.

در آیهٔ شریفه قرآن داریم:

﴿يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ﴾.[1]

«این مردم عادی فقط ظاهر حیات دنیا را می‌دانند، (فقط علل و ارتباطات عادی و ظاهری را می‌دانند) ولی از آخرت و آنچه که در پس این پرده است غفلت دارند.»

یعنی از پشت پرده وآنچه که می‌گذرد و آنچه که این قضیّه برای تحقّق آن مسئله است، غفلت می‌کنند و اگر بدانند غفلت نمی‌کنند.

سنگین‌تر شدن بار گناهِ گناه‌کار با ماندن در دنیا

یك وقت فردی بود از بستگان ما که کارهای او در دنیا صحیح نبود. کارهای خلاف انجام می‌داد و عدّهٔ بسیاری مشمول کارهای خلاف او و متألّم از اعمال زشت و قبیح او بودند. شاید کمتر کسی بود که اسم او را به نیکی ببرد و کمتر شخصی بود که از او به خوبی و خوشی یاد کند. این فرد در قضیّه‌ای فوت می‌کند و به رحمت خدا می‌رود. من یادم است وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ داشتند به مادر او تسلیت می‌گفتند بنده هم در آن اتاق بودم و به او این مطلب را گفتند:

فلانی آیا شما به‌عنوان مادر رضایت می‌دهید که اگر فرزند شما باقی بود دائماً بر گناهان او افزوده می‌شد و مرتّب بار او سنگین‌تر می‌شد؟ و این اگر بود همین بود. و الآن خدا به او لطف کرده و از این دنیا رفته و بارِ او دیگر کمتر است.

یعنی مسئله جدّی است! حالا اینکه می‌گویند: «إن‌شاءالله خدا به شما صبر بدهد و إن‌شاءالله بر درجات او اضافه کند»، از این حرف‌ها نیست! این شخص گناه‌کار است و اگر بماند بارش سنگین‌تر می‌شود؛ پس خدا او را بُرد تا اینکه بار او کمتر شود. این خودش یك تسلیت است و این خودش یک تعزیت است، این واقعیت است. ﴿وَهُمۡ عَنِ ٱلۡأٓخِرَةِ هُمۡ غَٰفِلُونَ﴾؛ آن مادری که الآن دل می‌سوزاند و بر

---

[1] سوره روم (۳۰)، آیه ۷.

فراق این فرزند گریه می‌کند، از آخرت غافل است. او نمی‌داند که هر روزی که بر زندگی این فرزند بگذرد، مرتّب آخرت او خراب می‌شود و دائماً بار آن طرف او سنگین‌تر می‌شود. اینجاست که کم‌کم دیدگاه‌ها تغییر می‌کند.

از اینجا ما می‌خواهیم به آن نکتهٔ دوّم بپردازیم که فلسفه و علّت مصائبی که پروردگار به‌وجود می‌آورد چیست؟ چرا باید در این دنیا مصیبت باشد؟ چرا باید در این دنیا تنگناهایی وجود داشته باشد؟ چرا باید در این دنیا مرگ و میرهایی باشد؟ چرا باید در این دنیا وجود امراض و ناراحتی‌های روانی و فشارهای جانبی باشد؟ اینها برای چیست؟ ـ حالا ما به مطالب دیگر کاری نداریم و فعلاً در همین محدودهٔ خودمان داریم صحبت می‌کنیم. ـ این انسانی که در راه خدا حرکت می‌کند، این حرکت او در راه خدا و این عبور و این قطع علائق او یعنی چه؟ و چه اثراتی بر این حرکت مترتّب است؟ و چه تأثیراتی برای انسان ایجاد می‌کند که برای دیگران ایجاد نمی‌کند؟ انسان در چه وضعیّتی قرار می‌گیرد که افراد دیگر از این وضعیت محروم هستند؟ فعلاً صحبت ما در اینجاست. شکّی نیست در اینکه حرکت به‌سوی خدا عبارت است از عبور نفس و نفسانیّات و اهواء و قطع تعلّقات نسبت به مسائل و جوانبی که موجب صارفیّت و مانعیّت از حرکت انسان است، یعنی هرچه که نظر انسان را از خدا به غیر او معطوف کند.

لزوم حفظ اتحاد و انس بین دو برادر در راستای ایمان

انسان در طول زندگی خود به برادرانش اعتماد می‌کند و می‌گوید که الحمدلله ما برادرانی داریم. اینها هستند و ما با اینها زندگی می‌کنیم. اینها پشت و پناه ما هستند و ما با هم هستیم. این از یك نقطه‌نظر مسئله خوب و مهمی است و باید برادر با برادر متّحد باشد. برادر باید با برادرِ خودش اُنس و الفت و رحِمیّت را در راستای ایمان حفظ کنند. باید برادر با برادر که هر دو از یك نسب هستند و هر دو از یك ریشه هستند این مطلب را حفظ کنند.

امّا صحبت در این است یك مؤمن وقتی که به‌سوی خدا حرکت می‌کند در کنار این مسئلهٔ رحِمیّت، اتّحاد، الفت، انس و همبستگی که مورد دستور است و شارع مقدّس همهٔ ما را بر این مسئله تحریك و تشویق و تحریض کرده است باید آن هدف اصلی را مدّنظر داشته باشد ومبادا آن قضیه را فراموش کند. آن هدف اصلی حرکت به‌سوی اوست. آن حرکت اصلی عبارت است از اینکه انسان زندگی و عمر و حرکات خود را برای رسیدن به آن هدف قرار بدهد. مثل راننده‌ای که با سرعت زیاد در یك جاده حرکت می‌کند و باید همهٔ حواس و فکر او متوجّهٔ شرایطی که در آن قرار گرفته باشد؛ بعد شخصی از پشت با او صحبت می‌کند و چیزی را تعارف می‌کند. او به‌جای اینکه رانندگی‌اش را بکند سرش را به پشت برمی‌گرداند که مثلاً چایی یا شیرینی یا آن میوه را بگیرد و یك‌مرتبه به این‌طرف و به آن‌طرف می‌زند. راننده‌ای که باید تمام هدفش متوجّه مقابل باشد و شرایطی را در نظر گرفته باشد که نباید سرش را بگرداند و از پشت سرش چای یا میوه یا شیرینی بگیرد، باید چهره‌اش را مستقیماً مقابل قرار بدهد و فقط دستش را حرکت بدهد نه‌اینکه سرش را هم برگرداند و همراه با سر، آن ماشین را هم برگرداند! و دیگر آن هدف اصلی در اینجا فانی شده است. یك میوه یا شیرینی یا چایی موجب شده است که آن هدف اصلی در اینجا برای یك مدّت کوتاه قطع شود و همان مدّت کوتاه مسئله را تمام می‌کند. حرکت تکاملی انسان مانند این راننده می‌ماند که انسان در راستای زندگی خودش به‌دنبال چه می‌گردد؟ برای چه حرکت می‌کند؟ چه مقصدی را دنبال می‌کند؟ مسائل دیگر، مسائل جنبی است و رعایت مسائل جنبی باید در راستای توجّه او به آن هدف قرار بگیرد.

حالا اگر توجّه به برادر، توجّه به خواهر و توجّه به اینها بیاید و آن حرکت و آن توجّه را یك قدری کم‌رنگ کند، این عایق می‌شود، این مانع می‌شود و این صارف می‌شود. یك‌مرتبه خدای متعال یك قضیّه پیش می‌آورد

و بین اینها قطع می‌شود. عجب! كَأَنْ ﴿لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾[1]، كأنَّ از يك مادر متولّد نشده‌اند! آن‌چنان فاصله می‌افتد كه گويا اصلاً در دو نقطهٔ مقابل هستند و هيچ‌گونه ارتباطی باهم ندارند و تازه به خود می‌آيند، عجب! اين همان برادری بود كه به او اعتماد داشتيم! اينها همان افرادی بودند كه به آنها توجّه داشتيم! حالا آن ارتباط تمام شد. اين مسئله نسبت به شريك پيش می‌آيد، اين مسئله نسبت به قوم وخويش پيش می‌آيد، اين مسئله نسبت به افراد پيش می‌آيد، نسبت به معتمَدين انسان پيش می‌آيد و نسبت به اموری كه انسان به آنها وثوق دارد پيش می‌آيد. اينها می‌شود مصيبت.

قطع ارتباط افراد با سالک، درظاهر مصيبت ولی درواقع بركت است

قطع علاقه، يك مصيبت است. فرض كنيد شخصی كه انسان چهل سال با او زندگی كرده و باهم ارتباط دارند، باهم سلام و عليك دارند، باهم ارتباطات خانوادگی دارند و باهم انس و علاقه دارند، يك‌مرتبه قضيّه‌ای پيش می‌آيد كه انگارنه‌انگار كه اصلاً وجود خارجی داشته است و انتساب و يا رحِميّتی بوده است. اين يك مصيبت است و مصيبت كمی هم نيست.

امّا اين مطلب برای فردی كه در راه است يك بركت می‌شود. يك خير می‌شود و او را تكان می‌دهد. به خود بيا! فردا اين قضيه برای شخص ديگر هم اتّفاق می‌افتد. از برادر می‌گذری و بسيار خوب؛ حالا بعد از آن من‌باب‌مثال سراغ شريك زندگی می‌آييم. اوّل می‌آيند و می‌گويند: سلام عليكم و با دستهٔ گل و شيرينی و شربت و... به‌به، به خوبی و خوشی تمام می‌شود. يك يا دو ماه كه می‌گذرد، می گويند كه ما با هم آمديم، با هم پير می‌شويم و با هم در يك قبر می‌رويم و با هم حشر پيدا می‌كنيم و از اين عبارات و از اين لطائف و از اين مسائل خوب و خوش، و إن‌شاءالله كه هميشه همين‌طور باشد! يك خرده كه می‌گذرد ـ بالأخره زندگی است و بالا دارد پايين دارد، نوسان دارد، مسئله دارد، خواست هست، سليقه هست! ـ بعد كم‌كم آن عبارت‌ها، آن تعبيرها، آن ظرافت‌ها، آن محبّت‌ها جای خود را عوض می‌كند و عبارت‌ها يك‌قدری سنگين‌تر و قدری با ادبيات بهتر و بعد كم‌كم به صورت ديپلماسی و مسائل سياسی و بعد هم كم‌كم خودمانی می‌شود ـ و إن‌شاءالله قضيه به خودمانی نرسد! ـ آنچه كه در دل هست مطرح می‌شود و بعد انسان می‌بيند عجب! چه بود؟! و ما چه نيتی داشتيم؟! چه خيال می‌كرديم؟! چه در ذهن داشتيم؟! و فرق نمی‌كند چه مرد نسبت به زن و چه زن نسبت به مرد، بالأخره آن هم يك دورانی بود.

البته همان‌طوری كه بنده بارها عرض كردم ما يک مثال می‌زنيم امّا نظر بزرگان، نظر اولياء و نظر شرع بر محبّت بيشتر است، امّا اين قضايا بسياری شرح داده شده است و ديگر نياز به توضيح بيشتر نيست.

علی‌كلّ‌حال اين قضيّه ممكن است برای خيلی‌ها اتّفاق بيفتد كه آن توقّعات به‌صورت ديگری درمی‌آيد، آن افكار به‌صورت ديگری درمی‌آيد و آن تمنّيات و خواست‌ها به‌صورت ديگری درمی‌آيد. يك‌مرتبه انسان می‌بيند عجب، همه خواب و خيال بود. آن مطالبی كه در آن موقع مطرح می‌شد نه‌تنها الآن خبری از آنها نيست بلكه مطالبی درمقابل آنها مطرح می‌شود، مسائل ديگری مطرح می‌شود و انسان يك‌مرتبه می‌بيند زير پايش خالی شد. ما چه فكر می‌كرديم، چطور شد! اين هم يك ضربه می‌شود، اين هم يك مصيبت می‌شود. يعنی انسان احساس كند آن تعلّقاتی كه نفس با آنها اين بنا را نهاده بود و اين بنای زندگی و زيست را در اين دنيا نهاده بود، يك‌مرتبه همهٔ اينها خراب شد. دو نفرند و با هم هستند

---

[1] سوره انسان (۷۶)، آيه ۱.

امّا باهم نیستند و فقط یك ارتباطی وجود دارد، همین. فقط یك نوع محرَمیّتی و یك نوع شناختی وجود دارد، همین و دیگر آن تعلّقات نیست. در اینجا می‌گوید که این شریک زندگی ما هم که نشد! پس حالا سراغ شخص دیگری می‌رویم. ببینیم نسبت به فرزندانمان چه می‌گوییم؟ می‌گوییم: إنشاءالله اینها بزرگ می‌شوند و چه می‌شوند.

البته یك وقت تصوّر نشود که این مطالبی که خدمتتان عرض می‌کنم باید حتماً انجام بگیرد. خدای متعال از ما نسبت به مسائل، خیلی عالم‌تر و خیلی داناتر است و خیلی از این مطالب در پرونده دارد. ما هیچ نگران خودمان نباشیم و خیال ما از این قضیّه جمع باشد. او خیلی در پرونده‌اش هست، یکی کنار می‌رود و یکی دیگر را می‌آورد. چیزی که اصلاً تصوّر نمی‌شد یك‌مرتبه می‌بینید پرونده‌اش باز شد؛ این دیگر از کجا آمد؟! می‌گوییم: إنشاءالله این هم به خیر باشد و مدّتی می‌گذرد. حالا اگر کسی نشنود می‌گوییم الحمدلله فعلاً مسائل خوب است! تا این را می‌گوییم دوباره یك پروندهٔ دیگر شروع به باز شدن می‌کند. علیٰکلّ‌حال مطلب همین است.

وظیفهٔ سالک: قطع علاقه از دیگران در عین عمل به تکالیف نسبت به آنها

این مسئله خیلی باید مورد توجّه قرار بگیرد که انسان در این مسائلی که برای او پیش می‌آید، تا به این نقطه نرسد که در عین عمل به تکالیف و در عین رعایت ظرافت‌ها در ارتباطش با دیگران، با زن و فرزند، با افراد عائله، با رفیق و دوست، با صدیق و با رفیقش [اگر از آنها قطع علاقه نکند کار او درست نمی‌شود]. آیا بالاتر از رفیق هم هست؟! رفیق سلوکی، رفیقی که مدّت‌ها با انسان بوده و اشتراك در مسیر دارد، یك‌مرتبه انسان می‌بیند که اصلاً انگارنه‌انگار سابقهٔ آشنایی وجود داشته است؛ بیست سال با هم بودند، می‌رود که می‌رود! و همهٔ آن مطالب و مسائل و همهٔ آن تعابیر، عبارات محبّت‌آمیز و کلمات جذّاب و کلمات شیرین تبدیل می‌شود به عبارات و کلماتی که هر کدامش مانند یك سهم و مانند یك تیر بر قلب انسان می‌نشیند. بله، همان‌ها، می‌آیند و سر هیچ و پوچ انسان را رها می‌کنند! انسان می‌گوید: عجب! این هم از رفیق. دیگر چه کسی برای من ماند؟!

در اینجا خدا می‌گوید که حالا سراغ من بیا. به برادرت اعتماد کردی، او گذاشت و رفت. به زن خودت اعتماد کردی، گذاشت و رفت. به فرزندت اعتماد کردی، گذاشت و رفت. به پدرت و مادرت اعتماد کردی، آن‌طور شد. به همسایه‌ات اعتماد کردی، آن‌طور شد. به شریکت اعتماد کردی، آن‌طور شد. بعدش گفتی که دیگر این رفیق سلوکی حدّاقل برای ما می‌ماند و به او هم اعتماد کردی، او هم این‌طور شد؛ دیگر خود انسان می‌ماند و تنها. تازه متوجّه می‌شود که آنچه را که فرمودند درست است. درست است که گفتند:

تنها تویی تنها تویی در گوشهٔ تنهایی‌ام *** تنها تو می‌خواهی مرا با این همه رسوایی‌ام[1]

فقط و فقط باید او بماند؛ این مصیبت و این مصائبِ ناگوار می‌آید و این مطلب را ایجاد می‌کند و این هم آسان به‌دست نمی‌آید. انسان ناراحت می‌شود، بالا و پایین می‌کند، جِلز و وِلز می‌کند، هزار خواب آشفته می‌بیند، با هزار کس صحبت می‌کند، این مطالب را در درون خود تحمل می‌کند، امّا باید مواظب باشد که این کارهایی که انجام می‌گیرد چه تأثیراتی در او به‌وجود می‌آورد و چه اثراتی در او ایجاد می‌کند. و این محبّت خداست، وقتی که محبّت الهی شامل حال انسان شود این‌گونه خواهد شد.

پس کاری که باید انسان انجام بدهد این است که در راستایی حرکت کند که دقیقاً عمل به تکالیف کند و به همان کیفیّتی که دستور است عمل نماید، چون اگر انجام ندهد کارش ناقص می‌ماند. یعنی در عین اینکه این مطالب را می‌بیند باید به وظیفه و تکلیف خود عمل کند. در عین اینکه این ناگواری‌ها را می‌بیند باید از آن مسیر تخطّی نکند. برای خیلی از افراد خیلی اتّفاق می‌افتد که می گویند: حالا که

---

[1] *رازهای موفقیت*، منصوره اتابکی.

این‌طور است پس ما هم دنبال کار خودمان برویم. حالا که این‌طور است پس ما هم به آن نحوه عمل کنیم. درحالی‌که این نحوه صحیح نیست و نمی‌گذارد اثر درست و صحیح واقع شود.

اثری که راه مُتقَن توحید و مسیر صحیح اولیای الهی در نفس انسان باقی می‌گذارد این است که در عین اینکه این علائق قطع می‌شود، انسان طابق النعل بالنعل به تکلیف و به وظیفه خود نسبت به زن و بچّه، نسبت به شریك، نسبت به رحم، نسبت به رفیق، نسبت به افراد، نسبت به آنچه که حول وحوش او هستند و نسبت به خود، تمام اینها را موبه‌مو انجام بدهد و رعایت کند تا اینکه حتّی کسی متوجّه نشود که در نفس و دل او چه می‌گذرد. این مسئله، مسئلۀ دقیق و بسیار ظریفی است.

من خیال می‌کنم که شاید رفقا خسته شده باشند و اگر هم رفقا خسته نشدند ولی من خسته شدم. إن‌شاءالله با توجّه به دقّتی که نسبت به این قضیّه وجود دارد احساس می‌کنم که ما در جلسۀ آینده این مطلب را ختم می‌کنیم. إن‌شاءالله راجع به هماهنگی و همگونی بین این دو طریق یعنی اتّجاه به سوی حقّ و توجّه به ظاهر و توجّه به عالم تکالیف که بزنگاه تربیت اولیاء خداست صحبت خواهد شد.

إن‌شاءالله امیدواریم که خدای متعال آنچه را که برای ما مقدّر می‌کند آن را در مسیر تکامل ما و قطع تعلّقات ما و توجّه خاص به‌سوی خودش قرار بدهد.

اللهمَ صلّ علی محمّد و آل محمّد